



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

منابع مالی حکومت اسلامی

منبع دوم: زمین ها

بحث در منابع مالی حکومت اسلامی قرار دارد که در این زمینه، در روایات و فتاوی فقها بخش هایی از زمین به عنوان منبع مالی برای حکومت اسلامی مطرح شده است. در جلسه پیشین به بررسی رؤوس الجبال، بطون اودیه و آجام پرداخته شد.

مورد دوم: مناطقی که اهل آن از بین رفته باشند

یکی دیگر از زمین هایی که به عنوان منبع مالی برای حکومت اسلامی ذکر شده، شهرها و روستاهایی است که اهل آنها از بین رفته باشند. به عنوان مثال در اثر عواملی همچون زلزله، سیل یا بیماری، تمامی اهل یک شهر فوت کرده باشند؛ اعم از اینکه این اتفاق در زمان حاضر رخ بدهد و یا اینکه در زمان های سابق رخ داده باشد. همچنین اعم از اینکه آن مناطق آباد بوده یا خراب باشند. این جهات در این مطلب تأثیر گذار نیست؛ مهم این است که اهل آن زمین ها از بین رفته باشند.

اقوال

در ارتباط با زمین هایی که اهل آنها از بین رفته باشند، سه احتمال در کلمات فقها مطرح شده است:

احتمال اول: آن زمین ها ملک حکومت اسلامی هستند.

قائلین به این نظریه، این زمین ها را جزو انفال دانسته و آن را ملک امام بما هو امام علیه السلام دانسته اند.

احتمال دوم: جزو مباحات اصلی بوده و بلاصاحب هستند.

احتمال سوم: همانند زمین های مفتوحة عنوة، ملک عموم مسلمین هستند.

البته فقها در باب زمین هایی که اهل آن از بین رفته اند، دو دسته هستند. دسته اول همانند ابن براج و شهید اول، خراب شدن را شرط ندانسته و بدون قید، قائل به ملکیت حکومت اسلامی شده اند. اما برخی دیگر همانند ابن حمزه، ابن ادریس و علامه حلّی، خراب شدن را شرط برای مالکیت حکومت اسلامی دانسته اند.

بحث حاضر در باب ملکیت حکومت اسلامی نسبت به زمین هایی که صاحبان آنها از بین رفته است، به صورت مطلق است و هر زمینی که صاحبان آن از بین رفته باشد، حتی اگر خراب نشده باشد را شامل می شود.

اقسام

زمین هایی که صاحبان آنها از بین رفته است، به دو قسم تقسیم می شوند:

قسم اول: زمین های واقع شده در غیر اراضی مفتوحة عنوة

قسم دوم: زمین های واقع شده در اراضی مفتوحة عنوة

تفکیک این دو قسم به این جهت است که أدله آنها با یکدیگر متفاوت بوده و در قسم دوم مناقشاتی وجود دارد که قسم اول با این مناقشات مواجه نیست.



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

زمین های واقع شده در غیر اراضی مفتوحه عنوه

درباره زمین های واقع شده در غیر اراضی مفتوحه عنوه که اهالی آن از بین رفته باشند، أدله ای برای جزو انفال بودن آنها قابل ارائه است که به دو قسم تقسیم می شوند:

قسم اول: أدله عام

قسم دوم: ادله خاص

أدله عام

دلیل اول: روایت اسحاق بن عمار

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَانْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ^۱.

در این روایت با به کار رفتن تعبیر «كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا» بیان شده است که همه زمین های بدون صاحب، جزو انفال هستند. بنابراین با توجه به اینکه در موارد از دنیا رفتن همه مالکین در یک شهر یا روستا، عنوان «لا رب لها» صادق است، اطلاق روایت قابل تمسک خواهد بود. بنابراین اگرچه این روایت بالخصوص در مورد زمین هایی که اهل آن از دنیا رفته اند، وارد نشده است، اما شامل محل بحث هم می شود.

استدلال به این روایت با دو مناقشه مواجه است:

مناقشه اول: با توجه به اینکه این روایت از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده، سند آن با اشکال مواجه است.

مناقشه دوم: روشن نیست که تعبیر «لا رب لها» اطلاق داشته و حتی زمین هایی که مالک داشته و بعداً مالک آنها از بین رفته است، را شامل شود بلکه ظهور آن در زمین هایی مانند موات بالاصاله یا بالای کوهها است که از ابتدا بدون صاحب بوده اند. در نتیجه روایت، دارای عموم و اطلاق نیست و شامل محل بحث نمی شود.

اما اگر این مطلب پذیرفته نشده و ادعا شود که تعبیر «لا رب لها» به معنای عدم وجود صاحب بالفعل است و صرف همین که در حال حاضر صاحب نداشته باشد، کافی است، این تعبیر عموم داشته و شامل فرضی که صاحب داشته است و بعداً صاحب آن از بین رفته است، می شود. در نتیجه این روایت دلیل خواهد بود که شهرها و زمین هایی که اهل آن از بین رفته اند، جزو انفال محسوب می شوند.

دلیل دوم: روایات باب ارث

دسته دوم از أدله عام، روایاتی است که در باب ارث نقل شده و بیان کرده است که امام علیه السلام وارث کسانی خواهد بود که وارث ندارند. در این زمینه أدله متعددی مطرح شده است، اما در این مجال صرفاً به یک روایت اکتفاء می شود؛ چون ارث بلاوارث یکی از

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۲.



عناوینی است که به عنوان منبع مالی حکومت اسلامی مطرح شده است و در بحثی که در مباحث آتی تحت این عنوان مطرح می شود، به صورت مفصل به بررسی ادله مطرح شده، پرداخته می شود.

مرسله حماد بن عیسی

وَعَنْهُ [محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ لِلْإِمَامِ صَفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ صَفْوَهَا الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ وَ الثَّوْبَ وَ الْمَتَاعَ مِمَّا يُحِبُّ أَوْ يَسْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ الْقِسْمَةِ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ وَ لَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يَنْبُوهُ مِنْ مِثْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَنْبُوهُ فَإِنْ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ أَخْرَجَ الْخُمْسَ مِنْهُ فَقَسَمَهُ فِي أَهْلِهِ وَ قَسَمَ الْبَاقِي عَلَى مَنْ وَلِيَ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَبْقَ بَعْدَ سَدِّ النَّوَائِبِ شَيْءٌ فَلَا شَيْءَ لَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ وَ لَهُ بَعْدَ الْخُمْسِ الْأَنْفَالُ وَ الْأَنْفَالُ كُلُّ أَرْضٍ خَرِبَةٍ قَدْ بَادَ أَهْلُهَا وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنْ صَالِحُوا صَلْحًا وَ أَعْطُوا بِأَيْدِيهِمْ عَلَى غَيْرِ قِتَالٍ وَ لَهُ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ بَطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ الْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ مَيْتَةٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ لَهُ صَوَافِي الْمُلُوكِ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ الْغَضَبِ لِأَنَّ الْغَضَبَ كُلَّهُ مَرْدُودٌ وَ هُوَ وَارِثٌ مَنْ لَا وَارِثَ لَهُ يَعُولُ مَنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرِكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَ قَدْ قَسَمَهُ فَأَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الْأَنْفَالُ إِلَى الْوَالِي كُلِّ أَرْضٍ فَتَحَتْ أَيَّامَ النَّبِيِّ ص إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ وَ مَا كَانَ افْتِتَاحًا بِدَعْوَةِ أَهْلِ الْجَوْرِ وَ أَهْلِ الْعَدْلِ لِأَنَّ ذِمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص - فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ذِمَّةٌ وَاحِدَةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ الْحَدِيثُ.^۱

در این روایت امام علیه السلام برای کسانی که وارث ندارند، وارث محسوب شده است.

البته برخی از فقها در مورد زمین هایی که اهل آن از دنیا رفته اند، بیان کرده اند که مراد از اهل، کسانی هستند که در آن زمین ها زندگی می کنند و لذا حتی اگر در سایر سرزمین ها دارای وارث باشند، اهل آن زمین ها محسوب نمی شوند و عنوان «باد اهلها» صادق خواهد بود. بر اساس این نظریه، ادله ارث اخص بوده و بخشی از محل بحث را شامل می شود؛ چون برای وارث بودن، زندگی کردن در سرزمین پدری شرط نیست و حتی اگر در سایر سرزمین ها باشند، وارث محسوب می شوند. اما اگر در تبیین عنوان «باد اهلها» بیان گردد که وارثی وجود نداشته باشد، نسبت ادله ارث و محل بحث مساوی خواهد بود.

ادله خاص

در مورد زمین هایی که اهل آن از بین رفته و جزو اراضی مفتوحة عنوة نیستند، ادله خاص نیز قابل طرح است.

روایت اول: روایت محمد بن مسلم

وَعَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن سعد بن عبدالله] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ سُئِلَ



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ كُلُّ فَرِيَةٍ يَهْلِكُ أَهْلَهَا أَوْ يَجْلُونَ عَنْهَا فَهِيَ نَقْلٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ نِصْفُهَا يُقَسَّمُ بَيْنَ النَّاسِ وَنِصْفُهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ص - فَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَهُوَ لِلْإِمَامِ^۱.

در این روایت بیان شده است که هر روستائی که اهل آن هلاک شده باشند، جزو انفال محسوب می شود. در این روایت به قید خراب شدن نیز اشاره نشده است. بنابراین دلالت روایت روشن و واضح است.

مناقشه

به نظر ما دو اشکال بر این روایت قابل اشاره است:

اشکال اول: اشکال سندی

توضیح مطلب این است که شیخ طوسی این روایت را به سند خودش از سعد بن عبدالله نقل کرده است که طریق ایشان صحیح است و سعد بن عبدالله نیز از ثقات و اجلاء است. در ادامه سند، تعبیر «ابی جعفر» ذکر شده است که کنیه برای احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی است، اما ظاهراً در اینجا مقصود احمد بن محمد بن عیسی است؛ چون بعد از ابی جعفر، تعبیر «عن محمد بن خالد برقی» ذکر شده است؛ در حالی که اگر مقصود، احمد بن محمد بن خالد بود، از تعبیر «عن ابیه» استفاده می شد. بنابراین مقصود از «ابی جعفر»، احمد بن محمد بن عیسی اشعری است که از اجلاء و ثقات است.

راوی بعد، محمد بن خالد برقی است که دارای توثیق و تضعیف است. شیخ طوسی ایشان را توثیق کرده است. اما نجاشی در مورد او تعبیر «کان محمد ضعيفا في الحديث، و كان أدبياً حسن المعرفة بالأخبار و علوم العرب»^۲ به کار برده است. در مورد توثیق و تضعیفی که در مورد محمد بن خالد برقی به کار رفته، توجیهاتی از سوی فقها مطرح شده است. به عنوان مثال مرحوم آقای خویی تعبیر «ضعيفا في الحديث» را به معنای نقل کردن از ضعفا دانسته اند؛ اما به نظر ما کلام ایشان خلاف ظاهر است؛ چون همان طور که تعبیر «ثقة في الحديث» به معنای نقل از ثقات نیست و وثاقت خود راوی را بیان می کند، «ضعيف في الحديث» نیز ضعف خود راوی را بیان می کند. البته شیخ بهائی در جمع بین توثیق و تضعیف محمد بن خالد برقی، به نکته‌ی قابل توجهی اشاره کرده اند که حداقل برای مجمل شدن تضعیف محمد بن خالد قابل استناد است. ایشان فرموده اند: با توجه به ادامه کلام نجاشی که در آن به ادیب بودن اشاره شده، محتمل است تعبیر «ضعيفا في الحديث»، تضعیف اصطلاحی نبوده باشد بلکه مقصود مرحوم نجاشی این است که محمد بن خالد برقی، ادیب و مورخ بوده و در علم حدیث ضعیف بوده است؛ یعنی اگرچه فقیه بوده، اما از فقاقت قوی برخوردار نبوده است. به تعبیر دیگر در عین اینکه روایت نقل می کرده است، نمی توانسته است روایات را به درستی معنا کرده و از آنها استظهار کند و یا اینکه توان جمع بین روایات متعارض را نداشته است. در نتیجه این قرینه داخلی موجب می شود که از کلام نجاشی تضعیف استفاده نشود. با پذیرش این وجه، توثیق شیخ طوسی بدون معارض خواهد بود. اما اگر این مطلب مورد پذیرش قرار نگیرد، سند روایت به لحاظ محمد بن خالد برقی دچار اشکال می شود.

شبهه دیگر در سند روایت محل بحث، به جهت اسماعیل بن سهل است که ظاهراً مقصود از ایشان، دهقان باشد که تضعیف شده است.

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۶.

۲. رجال النجاشی ۳۳۵.



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیمی دام ظلّه

بنابراین سند روایت با اشکال مواجه است؛ الا اینکه از نظریه تعویض سند استفاده شود. تعویض سند در این روایت این چنین است که در ادامه سند، «حماد بن عیسی عن حرّیز بن عبدالله عن محمد بن مسلم» قرار دارد و شیخ طوسی در فهرست، به همه کتب و روایات حرّیز بن عبدالله طریق صحیح دارد که آن طریق صحیح، جایگزین سند فعلی می شود و سند روایت صحیح می شود؛ چون شبهه محمد بن خالد و اسماعیل بن سهل با این روش حل می گردد. البته تعویض سند با استفاده از طریق شیخ طوسی به حماد بن عیسی نیز ممکن است، اما در اینجا از طریق حرّیز نیز مشکل قابل حل است و سند روایت صحیح خواهد شد. اما اگر نظریه تعویض سند پذیرفته نشود، سند روایت ضعیف است.

اشکال دلالی: اعراض اصحاب از مفاد روایت

اشکال دلالی در روایت محمد بن مسلم این است که ذیل روایت مورد اعراض فقها واقع شده است؛ چون در ذیل روایت بیان شده است که نصف انفال برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و نصف دیگر آن بین مردم تقسیم می شود. این در حالی است که هیچ یک از فقها به این مطلب فتوا نداده اند، بلکه بیان کرده اند که همه انفال برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است.

در پاسخ از این اشکال بیان شده است که نهایتاً ذیل روایت که مورد اعراض فقها قرار گرفته است، مورد پذیرش قرار نمی گیرد، اما عدم حجیت ذیل روایت، منافاتی با حجت بودن صدر روایت ندارد. در نتیجه تبعّض در حجیت رخ داده و بین صدر و ذیل روایت تفکیک داده می شود و با توجه به اینکه صدر روایت - مبنی بر جزو انفال بودن روستاهایی که اهل آن از بین رفته اند - مورد اعراض فقها نیست، حجت بوده و به آن عمل می شود.

به نظر ما مبنای تبعّض در حجیت محل تأمل است و نمی توان روایتی که بخشی از آن مورد اعراض فقها قرار گرفته را حجت دانست؛ چون عمده دلیل بر حجیت خبر واحد، بنای عقلا است و سایر ادله امضائی هستند. از طرف دیگر در صورتی که خبری وجود داشته باشد که بطلان بخشی از آن روشن باشد، وجود بنای عقلا بر حجیت بخش دیگر آن روشن نیست و وقتی بنای عقلا ثابت نباشد، خبر از حجیت ساقط خواهد شد.

بنابراین اگرچه در صورت اعراض فقها، استدلال به روایت دچار اشکال می شود، اما پاسخ اصلی این است که اساساً اعراض فقها و عدم فتوای مطابق با روایت، ثابت نیست؛ چون فتوای بسیاری از فقها در اختیار ما قرار ندارد و ممکن است تعدادی از فقها با ذکر توجیهی برای روایت، طبق آن فتوا داده باشند.

بنابراین روایت محمد بن مسلم از حیث دلالت با اشکال مواجه نیست، اما سند آن دچار ضعف است و نیازمند تعویض سند می باشد.

روایت دوم: روایت حرّیز

وَ [محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره] عَنْ حَرِيزِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ أَوْ سُئِلَ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ كُلُّ قَرْيَةٍ يَهْلِكُ أَهْلُهَا أَوْ يَجْلُونَ عَنْهَا فَهِيَ نَفْلٌ نَصْفُهَا يُقَسَّمُ بَيْنَ النَّاسِ وَ نِصْفُهَا لِلرَّسُولِ ص. ۱



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

این روایت به لحاظ دلالتی، همانند روایت پیشین است. اما به لحاظ سندی با این تفاوت همراه است که در این روایت، حرز مستقیماً از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، اما در روایت پیشین، حرز با واسطه محمد بن مسلم از امام علیه السلام نقل کرده است. به نظر ما این روایت به جهت ارسالی که در ابتدای سند آن وجود دارد، حجت نیست. علاوه بر اینکه ممکن است با توجه به ذیل آن، اشکال تبعّض در حجیت را نیز داشته باشد.

روایت سوم: محمد بن علی

وَعَنْهُ [محمد بن الحسن باسناده عن علی بن الحسن بن فضال] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِينَ بَادَ أَهْلِهَا وَ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْأَنْفَالُ هُوَ لَنَا وَ قَالَ سُورَةُ الْأَنْفَالِ فِيهَا جَدْعُ الْأَنْفِ وَ قَالَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى - فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ - قَالَ الْفَيْءُ مَا كَانَ مِنْ أَمْوَالٍ لَمْ يَكُنْ فِيهَا هِرَاقَةٌ دَمٍ أَوْ قَتْلٌ وَ الْأَنْفَالُ مِثْلُ ذَلِكَ هُوَ بِمَنْزِلَتِهِ.^۱

در این روایت بیان شده است که تمامی زمین هایی که اهل آن هلاک شده باشند، جزو انفال محسوب می شوند. بنابراین این روایت مختص قریه و روستاهایی که اهل آن ها از بین رفته باشد، نیست، بلکه تعبیر «أرض» به کار رفته است که اعم است و حتی اگر زمینی وجود داشته باشد که اهل آن هلاک شده باشند را شامل می شود و بر اساس آن لازم نیست که تمامی اهالی روستا هلاک شده باشند. شیخ طوسی این روایت را به اسناد خود از علی بن حسن بن فضال نقل کرده است و در طریق ایشان، احمد بن عبدون و علی بن محمد بن زبیر قرار دارد که این دو راوی، دارای توثیق خاص نیستند، اما در مورد آنها حدود پانزده وجه از توثیقات عام مطرح است و بر اساس این وجوه، سند روایت تا ابن فضال صحیح است. البته به جهت ابن فضال، روایت موثقه خواهد بود.

عمده اشکال در سند این روایت، به جهت ابوجمیله است؛ چون ابن فضال از دو شخص نقل کرده است که هر دو به ابوجمیله برمی گردند. مقصود از ابوجمیلیه، مفضل بن صالح است که در مورد ایشان، وجوه عام توثیق از جمله نقل مشایخ ثلاث، نقل اصحاب اجماع، نقل اجلاء، واقع شدن در تفسیر قمی و کامل الزیارات قابل طرح است. اما از طرف دیگر مفضل بن صالح دارای تضعیف نیز می باشد؛ چون نجاشی در ذیل ترجمه جابر بن یزید جعفی در مورد تعدادی از راویانی که از جابر بن یزید روایت نقل کرده اند، تعبیر «روی عنه جماعة غمز فيهم و ضعفوا»^۲ استفاده کرده است؛ در حالی که مفضل بن صالح از جمله این افراد است. البته مرحوم نجاشی از دو فعل با صیغه مجهول استفاده کرده است که برخی این عبارت ایشان را به معنای اتفاق آراء در ضعف این راویان قلمداد کرده اند. برخی دیگر بیان کرده اند که استفاده از صیغه مجهول به جهت ضعفی است که این مطلب در نظر نجاشی داشته است و ایشان قصد داشته اند بیان کنند که نسبت به این افراد تضعیفی صورت گرفته است، اما این تضعیف روشن نیست و با ضعف همراه است. اما به نظر ما احتمال اول مبنی بر وجود اتفاق آراء بر ضعف این افراد قوی تر است؛ چون نجاشی در ترجمه میّاح مدائنی از تعبیر «میّاح المدائنی ضعيف جدا. له كتاب يعرف برسالة ميّاح، و طريقها أضعف منها، و هو محمد بن سنان»^۳ استفاده کرده است که بر اساس

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۲۷.

۲. رجال النجاشی ۱۲۸.

۳. رجال النجاشی ۴۲۴.



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

آن، مرحوم نجاشی میاح مدائنی را تضعیف کرده و طریق ایشان را نیز که محمد بن سنان است، تضعیف کرده است، در حالی که جزو «غمز فیهم» است. بنابراین این شبهه وجود دارد که تضعیف صورت گرفته است. البته راه حل رهایی از این تضعیف، حمل این تضعیفات به جهت غلو و امثال آن است؛ چون جابر بن یزید جعفی از کسانی بوده است که اهل ولایت بوده و فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کرده اند و لذا متهم به غلو و کذب شده و تضعیف شده اند.

جمع بندی بحث این چنین است که تضعیفات صورت گرفته در قبال وجوه توثیق از قبیل نقل مشایخ ثلاثه، نقل اصحاب اجماع و سایر وجوه توثیق، تاب مقاومت ندارد و یا اینکه از وجوه توثیق، اطمینان به وثاقت حاصل می شود و وقتی اطمینان حاصل شده باشد، دیگر خبر ثقه بر تضعیف، از حجیت ساقط خواهد شد؛ چون خبر نجاشی حکایت و خبر است و خبر صرفاً در فرض شک در مفاد آن قابل استناد خواهد بود، اما در صورتی که اطمینان به خلاف آن وجود داشته باشد، حجت نیست. بعد از ابوجمیل نیز محمد حلبی قرار دارد که با اشکالی مواجه نیست.

روایت چهارم: مرسله ابی ابراهیم

و [محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره] عَنْ أَبِي إِبرَاهِيمَ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ كُلُّ أَرْضٍ بَادَ أَهْلِهَا فَذَلِكَ الْأَنْفَالُ فَهُوَ لَنَا.^۱

روایت پنجم: مرسله ابوبصیر

و [محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ لَنَا الْأَنْفَالُ قُلْتُ وَ مَا الْأَنْفَالُ قَالَ مِثْلُهَا الْمَعَادِنُ وَالْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ كُلُّ أَرْضٍ بَادَ أَهْلِهَا فَهُوَ لَنَا.^۲

تاکنون به پنج روایت اشاره گردید که در بین آنها روایتی وجود دارد که امکان برطرف کردن مشکل سندی آن وجود دارد و لذا قابل استدلال خواهد بود. علاوه بر اینکه ممکن است از مجموع پنج روایت اطمینان و وثوق به صدور حاصل شود. در نتیجه اینکه برخی از فقها مدعی شده اند که ادله مربوط به جزو انفال بودن زمین هایی که اهل آن از بین رفته اند، ضعیف است، ادعای بلاوجه است؛ چون علاوه بر امکان تصحیح سند که توضیحات آن بیان گردید، از مجموع روایات، وثوق به صدور حاصل می شود. مرسله حماد نیز می تواند مؤید بر مسأله مورد بحث باشد. البته در این روایت اراضی خرابی که اهل آن از بین رفته باشند، جزو انفال ذکر شده است کما اینکه در فتاوی برخی از فقها نیز قید خراب بودن را اضافه کرده اند. اما با توجه به اعتبار سندی برخی از روایاتی که به این قید اشاره نکرده است و یا اطمینانی که از مجموع روایات به صدور آنها ایجاد می شود، به نظر می رسد که جزو انفال بودن زمین هایی که اهل آنها از بین رفته اند، بدون قید خراب نیز با اشکالی مواجه نیست و قابل اثبات است.

۱. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۳.

۲. وسائل الشیعة ۹: ۵۳۳.



زمین های واقع شده در اراضی مفتوحة عنوة

تاکنون بحث درباره زمین های واقع در غیر اراضی مفتوحة عنوة روشن گردیده و أدله آن در دو ضمن دو قسم، به صورت مفصل تبیین گردید.

اما اگر زمینی که اهالی آن از بین رفته است، در اراضی مفتوحة عنوة مانند عراق واقع شده باشد، أدله ای قابل طرح است که این زمین ها نیز جزو انفال محسوب می شوند.

البته ادله عامی که درباره قسم پیشین مطرح گردید، در این قسم قابل استدلال نیست؛ چون زمین های مفتوحة عنوة ملک مسلمین است و لذا در مورد آن عنوان «لارب لها» و «لاوارث له» صادق نیست. درباره تعلق اراضی مفتوحة عنوة به مسلمین ادله متعددی وجود دارد که در بحث آن مطرح خواهد شد، اما به عنوان نمونه به یکی از أدله اشاره می شود.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ رَجَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ كَيْفَ تَرَى فِي شِرَاءِ أَرْضِ الْخَرَاجِ قَالَ وَ مَنْ يَبِيعُ ذَلِكَ هِيَ أَرْضُ الْمُسْلِمِينَ قَالَ قُلْتُ: يَبِيعُهَا الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ قَالَ وَ يَصْنَعُ بِخَرَاجِ الْمُسْلِمِينَ مَا ذَا ثُمَّ قَالَ لَا بَأْسَ اشْتَرَى حَقَّهُ مِنْهَا وَ يُحَوَّلُ حَقُّ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ أَقْوَى عَلَيْهَا وَ أَمْلَأَ بِخَرَاجِهِمْ مِنْهُ.^۱

ابی بردة بن رجاء از توثیق خاص برخوردار نیست، اما به جهت نقل صفوان از او قابل تصحیح است.

در این روایت به صراحت اشاره شده است که اراضی خراجیه ملک مسلمانان است و حتی کسانی هم که در آن زمین ها زندگی می کنند، مالک نیستند و صرفاً اهل آن هستند و در ازای زندگی کردن در آنجا بر آنها لازم است که خراج پرداخت کنند. در نتیجه حتی اگر همه آنها نیز از بین بروند، ارث محسوب نمی شود تا ارث بدون وارث گردد.

اما أدله ای که در آنها به تعبیری همچون «کل قرية يهلك اهلها» و «کل ارض باد اهلها» به کار رفته است، شامل بحث حاضر هم می شود. البته در صورتی که این مطلب قابل ذکر است که تعبیر «اهل» بر ساکنین زمین های مفتوحة عنوة صادق باشد؛ چون ممکن است شبهه شود که ظهور تعبیر «اهل» در مالک است، اما افراد ساکن در زمین های مفتوحة عنوة مالک آن نیستند بلکه با توجه به اینکه زمین های مسلمانان مالک هستند، افراد ساکن در آنها مستأجر محسوب می شوند. در نتیجه زمین های مفتوحة عنوة به صورت کلی از بحث خارج خواهند شد؛ چون کسانی که در آنجا زندگی می کرده اند، اهل نبوده اند و با از بین رفتن آنها، زمین ها ارث بدون وارث هم نمی شوند. حاصل این است که أدله خاص نیز شامل این زمین ها نمی شود.

در پاسخ از این شبهه می توان گفت: تعبیر «اهل» عرفاً اعم از مالک است و شامل همه کسانی که در یک سرزمین زندگی می کنند، می شود؛ لذا حتی اگر تمام یک شهر موقوفه باشد، به مردمی که در آنجا زندگی می کنند، اهل آن شهر صدق می کند.

در اشکال دیگری بر نظریه جزو انفال بودن زمین های مفتوحة عنوة ای که اهل آن از دنیا رفته اند، بیان شده است که فرضاً تعبیر «اهل» بر ساکنان زمین های مفتوحة عنوة صادق باشد، با از بین رفتن آنها، بین دو دسته از روایات تعارض رخ می دهد؛ چون روایات مربوط به باب مفتوحة عنوة، این زمین ها را ملک مسلمانان می داند، در حالی که روایاتی که درباره بعد از فوت کردن اهالی آن وارد شده،

۱. وسائل الشیعة: ۱۵: ۱۵۶.



جلسه: ۷۲
تاریخ: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: منابع مالی حکومت اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

زمین ها را جزو انفال و ملک امام علیه السلام می داند. بین این دو دسته از روایات، رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد؛ چون روایات باب مفتوحة عنوة، این زمین ها را ملک مسلمانان می داند، اعم از اینکه اهل آن زنده باشند و یا اینکه از دنیا رفته باشد. روایات باب انفال زمین هایی که اهل آن از دنیا رفته اند را جزو انفال می دانند، اعم از اینکه مفتوحة عنوة باشند یا نباشند. در محل اجتماع که زمین های مفتوحة عنوه ای که اهل آن از دنیا رفته باشند، است، تعارض رخ داده و تساقط می کنند.

در پاسخ از این اشکال، به دو مطلب اشاره شده است:

پاسخ اول: مفاد روایات مربوط به مفتوحة عنوه مبنی بر اینکه این زمین ها متعلق به مسلمانان هستند، نسبت به فرضی که اهل آنها از بین رفته و زمین ها خراب می شوند، اطلاق ندارد. در نتیجه روایت هایی که از دنیا رفتن اهل زمین ها را موجب داخل شدن این زمین ها در انفال می شود، بدون معارض خواهد بود.

پاسخ دوم: فرضاً روایت های باب مفتوحة عنوة اطلاق داشته و شامل فرض از دنیا رفتن اهل آنها هم بشود، روایت های مربوط به از دنیا رفتن اهالی آنها مقدم خواهد شد؛ چون در این روایات با استفاده از ادات عموم بیان شده است که همه زمین هایی که اهل آن از دنیا رفته اند، جزو انفال هستند، در حالی که روایات باب مفتوحة عنوة، با اطلاق خود دلالت کرده اند که همه این زمین ها متعلق به مسلمانان هستند. از طرف دیگر در تعارض عام و مطلق، دلیل عام مقدم خواهد شد؛ چون دلالت عام بر عموم، دلالت وضعی و تنجیزی است، در حالی که دلالت مطلق بر شمول حکم بر همه افراد، دلالت تعلیقی و منوط به عدم وجود قرینه بر خلاف است. با مقدم شدن عام که دلالت بر داخل شدن زمین هایی که اهل آن فوت کرده اند، در انفال می کند، روشن می شود که این قسم از زمین ها متعلق به امام علیه السلام هستند.

به نظر ما مبنای تقدم عام بر مطلق که در پاسخ دوم مورد استناد قرار گرفته، صحیح نیست؛ چون معیار، ظهور است. از طرف دیگر نیز فرض بر این است که دلیل عام، به صورت منفصل از دلیل مطلق وارد شده است و لذا ظهور در اطلاق در دلیل مطلق شکل گرفته است. در نتیجه عام و مطلق تعارض کرده و تساقط می کنند. الا اینکه همانند پاسخ اول، اساساً ادعا شود که اطلاق شکل نگرفته است. اما در صورتی که شکل گیری اطلاق مورد پذیرش قرار گیرد، تعارض رخ می دهد.

البته تعارض دو دسته دلیل، مضرّ به بحث حاضر نیست؛ چون حتی اگر زمین های مفتوحة عنوة که اهل آن از دنیا رفته اند، ملک مسلمانان باشند، کماکان منبع مالی برای حکومت اسلامی محسوب می شوند؛ چون زمین های مفتوحة عنوة در اختیار حاکم اسلامی قرار دارد و می تواند منافع آن را صرف مسلمانان کند. به همین دلیل به اصل منبع مالی بودن این زمین ها برای حکومت اسلامی ضربه ای وارد نمی شود. هر چند ممکن است که در نحوه مصرف کردن آن تفاوتی ایجاد شود؛ چون اگر این زمین ها جزو انفال باشند، در صورت وجود مصلحت، امام علیه السلام می تواند به غیر مسلمانان هم بدهد، اما اگر ملک مسلمانان باشد، صرفاً اختصاص به مسلمانان داشته و باید برای آنها مصرف گردد.

بنابراین در هر صورت منبع مالی بودن این قسم از زمین ها ثابت است و نهایتاً در نحوه مصرف تفاوتی وجود خواهد داشت.